

تاریخ شفاهی فناوری‌های نوین در ایران (۲)

من صدای رسمی مملکت ایران بودم

گفت‌وگو با نخستین گوینده مرد رادیو، درباره نخستین تماس‌های جامعه با این پدیده (بخش دوم و پایانی)



در بخش نخست گفت‌وگو با «سیدرضا سجادی» در شماره پیش روایت‌نو، سال‌های اولیه تأسیس رادیو در ایران را که به اعتقاد وی سال‌های طلایی آن بود، از نظر گذرانندیم. او رادیوی ایران را متین‌ترین رادیوی دنیا در شمار آورد. همچنین گرایش و استقبال مردم به برخی برنامه‌ها، شخصیت‌ها و مجری‌ها را بازخوانید.

اینک در بخش دوم گفت‌وگو با دامه آن موضوع‌ها

گذرانده شده بود که صدای من به‌عنوان صدای رسمی مملکت ایران باشد. این گونه بود که رادیو بی‌بی‌سی می‌گفت به قول رضا سجادی یا رادیوهای آلمان و فرانسه یا مثلاً رادیو آمریکا می‌گفت که این خبر را آقای سجادی خوانند. اینچنین نبود که فقط ما از آنها خبرها بگیریم، بلکه آنها به ما استناد می‌کردند و با گرفتن خبر، آن را بخش می‌کردند. رادیوی ایران به زبان‌های مختلف



رادیو، توسعه فرهنگ عمومی و زندگی غربی از اهداف تشکیل رادیو در دوره آقای دکتر عیسی صدیق، یکی هم توسعه فرهنگ عمومی و آشنایی با زندگی نوین غربی بود. استاد این حوزه خود آقای صدیق بود. برنامه‌ای با این هدف ساخته بود و خودش هم تدریس و سخنرانی می‌کرد. او البته تنظیم امور را از نظر سابقه ادبیات ایران آماده می‌کرد. عیسی صدیق از آمریکا و اروپا آمده بود و می‌گفت، ادبیات ایران باید با ادبیات فرانسه و جاهای دیگر تطبیق داده شود. استاد‌های دیگر هم که شاگردان او بودند، به پیروی از ایشان، پیگیر این هدف می‌شدند. این برنامه و اهداف مورد نظر آن‌ها چندین دومی نداشت. مورد توجه‌ترین برنامه رادیو در آن زمان، برنامه‌های موسیقی بود. در همان زمان‌ها، آقای بهنام فرزانه به همراه آرکستر کارل که خود آن را رهبری می‌کرد، هفته‌ای یکبار که اگر اشتباه نکنم، روزهای سه‌شنبه بود، می‌آمدند و با پیانو و سازهای دیگر، برنامه موسیقی غربی اجرا می‌کردند. اما از سوی مردم چندین استقبالی نشد. ارمنی‌ها و برخی شنوندگان خاص، مخاطبان برنامه بودند.

نمایش‌های رادیویی

نمایش‌های رادیویی هم با اقبال خوبی روبه‌رو بودند. مرحوم حاج سعیدعلی خان نصر، معاون وزیر و تحصیلکرده فرانسه بود و نمایش‌های رادیویی را افتتاح کرد. او رهن تئاتر به رادیو، کار مشکلی بود ولی این کار را کردند و اتفاقاً کارشان هم گرفت. خیلی از مردم دوست داشتند ببینند و بشناسند که این آقا و آن خانم که از پشت رادیو برنامه اجرا می‌کنند، چه کسانی‌اند. افرادی چون نصرت‌الله محتشم، سازنگ، بهرامی، حالتی، مصیبی، فکری و دیگران بودند. این استادان بودند که نمایشنامه‌ها را می‌نوشتند (محبوبیت و مقبولیت) پیدا کردند هم خودشان هم برنامه‌هایشان، به‌ویژه تئاترهای کم‌دی که خیلی عالی بود.

کدام خواننده، گوینده یا هنر پیشه؟

اگر بگویم خودم محبوب‌ترین گوینده بودم که خودم‌نمایی است، ولی خیلی وقت‌ها که از استودیو بیرون می‌آمدم، چند نفری منتظر بودند که مرا برای ناخار یا گردش بیرون ببرند. از همان ابتدای آمدن رادیو، چهار مرد و چهار زن بودیم که انتخاب شدیم. این زن‌ها هم خیلی خوب حرف می‌زدند؛ خانم‌ها طوسی حایری، قدسی رهبری، عادل‌ی و بعدها خانم کوکب رجا و دیگران هم آمدند که کارشان خوب بود. از خواننده‌ها، بنیان فوق‌العاده علاقه‌مند داشت. شنیده‌ها اگر در بخش صدای بنیان تأخیر می‌شد، به‌رمان رادری آوردند. پیانو، استاد محجوبی و ویلون، استاد صبا؛ سنتر هم یک رضای وزنده بود و می‌نواخت. اینها را هم مردم می‌خواستند. از هنر پیشه‌ها، سازنگ و صادق بهرامی و دیگران بودند. پیش‌پرده‌ها هم داشتیم که اشعار طنزآمیز خطاب به دولتی‌ها و نزدیکان آنها می‌گفتند. هنرمندان آن شبانی و مجید محسنی و چند نفر دیگر بودند. بعضی از دولتی‌ها از این تکه‌پرانی‌ها بدشان نمی‌آمد. وزیر فرهنگ از میان آنها بیشتر به رادیو ارتباط داشت و از برنامه‌های طنز خوشش می‌آمد.

من صدای رسمی مملکت بودم

پس از حدود ۳۰ سال گویندگی، در سال ۱۳۴۲ کار در رادیو باهمیل خودم کنار گذاشتم و بازنگشتی گرفتم؛ دیگر خسته شده بودم. آن سال‌ها در موقعیتی بودم که هم من همه را می‌شناختم هم این‌که همه دنیا شاید مرا می‌شناختند. می‌دانید چرا؟ تصویب‌نامه‌ای در دولت

زمانی که صدق در مرداد سال ۱۳۳۲ خورشیدی برکنار و رادیو اشغال شد، من نخستین نفری بودم که ساعت ۲ بعدازظهر به استودیوی رادیو ایران رفتم و گفتم «ملت ایران من رضا سجادی، گوینده رسمی هستم. اکنون شماسختن می‌کنند». زود خودم را به رادیو برای شما سخنرانی می‌کنم». زود خودم را به رادیو رساندم. در آن سال آخر قدری دکتر صدق به من بی‌لطف شده بود؛ بی‌خودی و بی‌دلیل! من بی‌طرف بودم ولی همه‌اش به‌خاطر آن ماجرای مشهور اعلامیه قوام و اتفاق‌های بدی بود که پس از آن رخ داد. قوام اعلامیه‌ای داده بود که مشهور شد به اعلامیه «کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد». اصل این عبارت، شعری از منوچهری بود که این‌گونه سروده بود «کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد». در قدیم هر مرگی را کشتن می‌گفتند. الان در خراسان می‌گویند چراغ را بکش یعنی چراغ را خاموش کن، یا کشتن شمع به معنی خاموش کردن شمع است و موارد دیگر. این شعر منوچهری به گرفتن شراب از انگور اشاره دارد. مرحوم قوام السلطنه خودش با خط خودش نوشت و به من گفت این را بخوان. من خواندم که حال‌ها هم معروف شده است. بعد از آن اعلامیه، مردم مرا اذیت می‌کردند.

من فرار کردم و پیش دوستانم در منطقه بختیاری رفتم. دکتر صدق تلگراف کرده بود که سجادی را هر جا هست بگیرید و به تهران بیاورید. خلاصه آمدیم و کاری هم با ما نداشتند. بعد از یک‌ماه که نزد ایشان رفتم، صدق گفت تفه رویت بیاید. اگر آن روز اعلامیه را نمی‌خواندی مردم به جان نمی‌افتادند. من هم به شوخی گفتم قربان! آن اعلامیه موجب شد جناب‌عالی دوبرار نخست‌وزیر بشوید. پیش از آن مرا خیلی دوست داشت. آن اوایل که اعلامیه می‌داد بالایش می‌نوشت رضا سجادی بخواند. گناه من نبود؛ نخست‌وزیر مملکت، یعنی قوام‌السلطنه، اعلامیه داده بود من هم خواندم.

رادیو در متن وقایع تاریخ معاصر

در ماجرای توجه دادن به قتل رزم‌آرا با اصلاحات ارضی، رادیو و مخصوصاً نقش چندانی نداشتیم. در این موارد افرادی از سوی خود حکومت می‌آمدند در رادیو و صحبت می‌کردند؛ مثلاً سنجانی، وزیر کشاورزی می‌آمد و درباره فواید اصلاحات ارضی صحبت می‌کرد و به ما مربوط نبود. در مواردی مانند ماجرای آذربایجان یا ملی‌شدن نفت اما رادیو بسیار تأثیر گذار بود. قوام‌السلطنه در ماجرای غایبه آذربایجان و سیدجعفر پیشه‌وری، روزی دو بار اعلامیه می‌داد؛ چه اعلامیه‌هایی! بابت وطن و مملکت و از آن حرف‌ها. پیشه‌وری در تبریز، رادیویی درست کرده بود که به زبان‌های روسی و ترکی برای مردم آذربایجان برنامه‌های مورد نظر خودشان را بخش می‌کرد. از این‌سو، اعلامیه‌های قوام‌السلطنه بود که به پیشه‌وری و دار و دسته‌شان ضربه می‌زد. آنها فقط گاهی و به‌ندرت پاسخ اعلامیه‌های قوام را می‌دادند. دکتر صدق هم در ماجرای ملی شدن نفت مذاق اعلامیه می‌داد که «ملت ایران خیلی شدیداً از جنگال انگلیسی‌ها» و اینها، این اعلامیه‌ها تا مرداد ۱۳۳۲ هم ادامه داشت. اما یکبار خیلی شده بود برای مردم سخت می‌گذشت؛ مخصوصاً سال ۱۳۳۱ سال بدی بود، نفت را نمی‌خریدند، رادیو هم سرودهایش را قطع کرده بود و کمتر بخش می‌کرد. صدق و کاشانی این‌جا هم برای آرام‌نگه‌داشتن مردم خیلی اعلامیه‌های بخش می‌کردند و می‌گفتند در حال مذاکره‌ایم و به‌زودی رفع ماجرا می‌شود. اعتراض‌های شدید هم می‌نشد و به نظر من رادیو تأثیرش را گذاشته بود.

بُت‌وارگی پیران و پدیده بازگشت به سنت‌های قبیله‌ای!

هنوز زنده مانده بود، او را به قشلاق برمی‌گرداندند و اگر مرده بود، بقایای جسد او ادفن می‌کردند. این محل را در قبیله بویراحمد «غرب‌خانه» و درختیاری «غار دالو» می‌نامیدند. با وجود این استثنای فزاینده در میان کوچ‌روها که آن هم صرفاً در زمان کوچ‌های سخت و طاق‌فروسا صورت می‌گرفته است، بررسی کارکرد کهنسالان در جامعه روستایی و اجتماع عشایری ایران بیانگر آن است که سالمندان تا آخرین لحظات عمر دارای ارزش و احترام بوده‌اند و به نسبت پیشینه خانوادگی و نیروی ذهنی، در موقعیت‌های مناسبی مانند دکن‌دا، سرآبیار، سرینه، بزرگ‌فامیل، کارشناس، ممیز زمین، آب و محصول و مشابه آنها قرار داشته‌اند.

دهه ۵۰ خورشیدی

پیرانی که به خودر هاشده‌اند

گردونه زمان، گزارش‌هایی از نهم‌بانی با سالمندان و پیران در روزگار نزدیک به ما به‌دست می‌دهد. این مسأله در دهه‌های گذشته تا آن‌جا گسترش می‌یابد که به شکل‌گیری نهادهایی چون سراسری سالمندان انجامیده است. «دکتر محمدرضاحکیم‌زاده» هم‌بنیان‌گذار انجمن‌های سالمندان و سازمان کهریزک، انگیزه خود را برای ایجاد آن نهاد این‌گونه روایت کرده است: «در سال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ رئیس بیمارستان فیروزآبادی بودم. به‌خوبی به‌خاطر دارم که موقع خروج از بیمارستان نزدیکی‌های در خروجی اغلب چند بیمار مفلوک، معلول یا پیر و فرسوده در حال خوابیده نزدیک در بیمارستان می‌دیدم و با آن‌که رئیس بیمارستان بودم، قادر نبودم به‌طریق عملی اقدام کنم و دستور

پل فیروزه

کهنسالان ایرانی در سفرنامه‌های تاریخی چگونه روایت شده‌اند

پیران و بزرگان، نمایندگان تقدس و تجربه

پیمان سمندری

پژوهشگر ایران‌شناسی



بنابر رسوم زندگی و باورداشت‌های ایرانیان، دست‌کم از مرحله حضور آریایی‌ها در این منطقه که امروزه ایران‌زمین نامیده می‌شود، جایگاه پدر در خانواده در شکل سنتی آن و در همه

جامعه پدرسالار

و نقش پدر در خانواده ایرانی

یاکوب ادوارد پولاک در کتاب «ایران و ایرانیان» درباره خانواده ایرانی چنین می‌نویسد: «ایرانی تا آن اندازه در خانواده ریشه دارد که هر کاری از دستش برآید برای آن می‌کند، کارش با خانواده بالا می‌گیرد و با آن سقوط می‌کند و کاملاً در احساس افتخار و سرافکندی هر یک از افراد فامیل خود شریک است، درست مانند این‌که ماجرا بر خود وی رفته باشد». این پزشک آلمانی که طبیب مخصوص دربار در زمان قاجار بود، وقایع بسیاری را به چشم دیده و درباره جزئیات زندگی مردم ایران تحقیق‌های گسترده کرده است. او در بخشی دیگر، به جایگاه پدر در این خانواده می‌پردازد: «نظام پدرسالاری که هنوز به مقیاس وسیع در ایران حاکم است، چنین امری را ایجاب می‌کند. پدر را رئیس خانواده می‌دانند؛ پدر حتی پس از آن که بالیده و سالخورده هم باشد، در حضور پدر به خود اجازه نشستن و قلیان کشیدن نمی‌دهد، مگر آن که اجازه خاصی در این موارد گرفته باشد و چنین اجازه‌ای هم به سهولت به کسی داده نمی‌شود. تمام ثروت به پدر تعلق دارد بنابراین به هیچ‌وجه مانند اروپا ممکن نیست پدری در فقر و فاقه زندگی کند و پسرش در ناز و نعمت و خوش گذرانی غرق باشد». این پزشک مشهور برای نشان دادن اهمیت موضوع، داستانی را به‌عنوان شاهد مثال نقل می‌کند «یک پسر مرد ۸۴ ساله تهرانی که تمام ثروت خود را در راه زیارت از دست داده بود، دختر جوانی را به زنی گرفت و خانه پسرش را تملک کرد. این پسر که بنا بود در اثر پشتکار و صرفه‌جویی کارش بالا برفته و توانسته بود دو خانه با دو تاکستان منضم به آنها برای خود بخرد، وی ورود پدرش را به خانه خود نمی‌خواست تحمل کند و یادآوری کرد که آن خانه‌ها هیچ‌کدام موروث نیست و وی خود آنها را خریده است. به‌علت این طرز رفتار با پدر، وی از طرف قاضی به چوب و فلک محکوم شد. متن حکم خردمندانه قاضی چنین بود: پسر باید از این که پدر باز خانه‌ای را برای سکونت شخصی او گذاشته است شاکر باشد، چون می‌توانسته است هر دو خانه را تصرف کند». در واقع این جایگاه و نقش‌ها تا همین اواخر با کمترین تغییری با قدرت به زندگی خود ادامه می‌داده است.

حرمت چراغ و آن شیرین دهنان!

پیران در خانواده‌ها همواره به‌عنوان نگهبان



سنت و به‌عنوان نگهبان آیین‌ها شناخته شده‌اند. هر جا بنا باشد مسأله‌ای مهم از نسلی به نسل‌های بعد انتقال یابد، جامعه بی‌هیچ پرسش سراغ همین سالمندان می‌رود. این باورها در برخی زمان‌ها مانند عید نوروز یا در وقت نقاشی‌های گوناگون پیران به نهادهای مدرن اجتماعی است. در نتیجه همین دگرگونی‌ها، پیران، دیگر چندان به «کار» نمی‌آمدند. دگرگونی‌ها به‌گونه‌ای بوده است که در این زمینه باید واقعیت را پذیرفت. در برابر پیران و پسران، جنبه اخلاقی و اندرزنامه‌ای مهم‌تر است. در گذشته ریش سفیدان و پسران جوانی که در دوره قاجاریه به ایران آمده است، از مشاهده‌اش در یک جشن عروسی چنین می‌نویسد: «اهیمایان در ردیف‌ها ۲ تا ۵ نفری به دنبال هم می‌رفتند و پیرمرد آنها کسانی مشعل به دست را را روشن می‌کردند. در میان آنها پیران و کودکان هم بودند که با جمعیت هم‌آوایی می‌کردند و می‌رفتند». در موردی دیگر که باز به مراسم عقد و ازدواج مربوط می‌شود، به نوشته کارری، سیاح ایتالیایی عصر صفوی در سفرنامه‌اش اشاره می‌کند: «... چند تن از سالخورده‌گان و ریش‌سفیدان دو طرف می‌نشینند و با رعایت امکانات هر دو جانب مبلغ مهربانه را تعیین می‌کنند». از این دیدگاه، پدر بزرگ‌ها و گاه

چند سده بعد در سفرنامه‌اش که در افغانستان و ایران نوشته است چندین بار به چنین تجربه‌ای اشاره می‌کند: «در نزدیکی دروازه، شیخ‌الاسلام، قاضی و تعدادی از ریش‌سفیدهای دهکده در انتظار خوش‌آمدگویی به ما بودند... این کار توسط زنان نیز انجام می‌گرفته است. فیکوتوا، سفیر اسپانیا در دوره صفوی در سفرنامه‌اش روایتی دارد: «... مشاهده کردیم زنان سالخورده سفیر اسپانیا در دوره صفوی در سفرنامه‌اش روایتی دارد: «... مشاهده کردیم زنان سالخورده سفیر اسپانیا در دوره صفوی در سفرنامه‌اش اشاره می‌کنیم: «پیران افراد سالخورده و مقدسی هستند که در خوردن و نوشیدن امساک می‌کنند و داملاً به عبادت مشغولند و صورتی نورانی و روحانی دارند.»